

جنگ دوم افغان و انگلیس

ماهرخ سامانی*

مقدمه

جنگ دوم انگلیس و افغان دنباله همان جنگ اول انگلیس و افغان است که فقط با یک متارکه ۳۵ ساله از هم جدا می‌شد؛ زیرا علت جنگ (سیاست پیشرو استعمار انگلیس در آسیای میانه) تغییر نکرده بود. منتهای وسایل جنگ به نفع انگلیس و ضرر افغانستان تغییر یافته بود؛ بدین معنی که در جنگ اول، افغانستان از انگلیس دور و دولت سکهه پنجاب در میانه حائل بود. قوای انگلیس مجبور بود که از ساحل ستلج (حد فاصل سکهه و انگلیس) تا داخل حدود افغانستان تقریباً ۴۰۰ مایل راه را با شتر و اسب طی کند؛ انگلیسیها آن روز خطوط آهن و وسایل نقلیه نداشتند و سپاه آنها مجبور بود که از فیروزپور به راه سکهه و شکاپور تا قندهار راه زیادی را طی کند؛ در حالی که در جنگ دوم دیگر دولت حائل سکهه وجود نداشت. و انگلیس همسایه افغانستان بود. انگلیسیها در پیشاور دو سپاه و در کورم یک سپاه و در کویته دو سپاه مستقر کردند که به وسایل مخابرات تلگرافی و امور منظم، وسایل نقلیه قوی و دو خط آهن مجهز بود.

* پژوهشگر از کشور افغانستان

دولت انگلیس با تکیه بر چنین قدرتی بود که، با تجربه شکست اول خود در افغانستان، بار دوم به هوس تسخیر افغانستان افتاد.

افغانستان در زمان متارکه ۳۵ ساله

افغانستان در زمان متارکه ۳۵ ساله آمادگی نظامی برای یک جنگ بزرگ خارجی را نداشت و آن را پیش‌بینی نمی‌کرد. هنوز اسلحه عمومی منحصر به تفنگهای فیتله‌ای و دهن‌پر و چخماقی بود.

امیرشیرعلی‌خان، که تازه به تنظیم امور نظامی پرداخته بود، با فرار خود باعث عقب‌نشینی سپاه از اطراف خیبر و قندهار شد، اردوی ۵۰۰۰۰ نفری افغانستان را نابود کرد و مرکز سوق و اداره سپاه را از بین برد. امیرمحمد یعقوب‌خان هم مانند پدرش با تسلیم شدن در برابر دشمن باعث از بین رفتن دولت و تشکیلات افغانستان شد. از آن پس، امپراتوری انگلیس با تمام قوای خود با ملت بی‌دولت افغانستان و با سپاه بی‌سوق و اداره آن روبه‌رو گردید؛ خصوصاً که فعالیتهای مخفی انگلیس زمینه اختلال و انحلال کشور را قبلاً در دربار اشرافی افغانستان آماده کرده بود. بعید بود که ملتی با چنین اوضاع و احوالی در مقابل بزرگ‌ترین امپراتوریهای جهان مقاومت کند، هر چند که مردم افغانستان یک بار دیگر این کار عظیم را به شکل حیرت‌انگیزی انجام داده بود. به هر حال، بعد از آنکه دولت انگلیس برای حمله به افغانستان مصمم شد، همین که جواب اولتیماتوم او از طرف امیرشیرعلی‌خان در وقت معین نرسید سپاه انگلیس از سه طرف از مرز افغانستان عبور کرد: ۱. از طرف قندهار ۲. از طرف کروم ۳. از طرف خیبر.

قیام مردم کابل (سوم سپتامبر ۱۸۷۹)

سفیر انگلیس سر لوئی کویکناری، طبق مفاد ماده چهارم معاهده گندمک، در ۲۴ ژوئیه ۱۸۷۹ با منشی جنکنز و گارد محافظ ۵۶۰ نفری به فرماندهی ستوان هملتن وارد کابل شد و از طرف امیر محمد یعقوب‌خان استقبال شد و به شهر بالاحصار در عمارت عالی محمداعظم‌خان رفت. این سفیر مثل مکنا تن شروع به مداخله در امور دولت و امر و نهی و تشکیل دربارهای علنی نمود؛ اما دیری نپایید که احساس کرد ملت افغانستان

حاضر به قبول سلطه اداری خارجی نیست؛ زیرا به وی خبر رسید که دسته‌های نظامی کابل در بازارها، بر ضد انگلیس و دوستان انگلیسی، بیانیه‌ها صادر می‌کنند. در سوم سپتامبر هزاران نفر از مردم کابل در شهر بالا حصار اجتماع کردند و در این اجتماع سخنان آشوب‌برانگیزی بر ضد سلطه خارجی و خارجی‌پرستی دولت امیر محمد یعقوب خان گفتند و تصمیم گرفتند که سفارت نظامی دشمن را نابود کنند. قیام‌کنندگان در حالی که وارد محوطه سفارت بریتانیا می‌شدند در معرض گلوله باران ۶۰۰ نفر سرباز و افسر مسلح انگلیسی قرار می‌گرفتند؛ اما همین که وارد محوطه شدند کیوناری و بقیه افراد را کشتند. بعد، عمارت سفارت را با اجساد کشته‌شدگان انگلیسی آتش زدند.

شکست مجدد نیروهای انگلیسی و قیام عمومی مردم (دسامبر ۱۸۷۹)

وقتی که در ۳-۴ سپتامبر ۱۸۷۹ سفارت انگلیس در کابل، که عامل اصلی انعقاد معاهده گندمک بود، نابود شد، امیر محمد یعقوب خان فوراً خبر این حادثه را در نامه‌ای به ژنرال فردریک رابرتس اطلاع داد و گفت که در کشور انقلاب عمومی است، من در قصر محصور شده‌ام و از وقوع چنین حادثه‌ای متأسفم. شنیدن این خبر مثل صاعقه‌ای در محافل سیاسی و نظامی انگلیس در لندن و هند تأثیر گذاشت. وزیر هند از لندن به لیتین وایسرا تلگراف زد که از شما برای گرفتن انتقام از عاملان قتل هیئت سفارت انگلیس از حکومت ملکه تقاضای کمک می‌نماید. لیتین به ژنرال رابرتس دستور حمله به افغانستان را صادر کرد و گفت که به مردم افغانستان بفهماند که سپاه انگلیس دیگر افغانستان را ترک نمی‌کند؛ اما کسانی را که طرفدار دوستی با انگلیس هستند، حمایت خواهد کرد. ژنرال استوارت، با سپاه خود، بار دیگر به قندهار حمله کرد. سردار شیرعلی خان حاکم قندهار، بدون دفاع، شهر را به دشمن تسلیم کرد و خودش به خدمت انگلیس در آمد و قبول کرد که سپاه انگلیس دائم در قندهار باقی بماند؛ خودش هم به عنوان یک نواب هندی حاکم قندهار باشد.

استوارت حکومت قندهار را به سردار شیرعلی خان سپرد تا با نام دولت بریتانیا اداره کند. لیتین به لندن پیشنهاد کرد که قندهار را به طور قطع به قلمرو بریتانیا ملحق

سازد و خط آهن را امتداد دهد؛ زیرا لیتین اجرای معاهده گندمک را در این می دانست که افغانستان تجزیه شود و زیر نفوذ انگلیس بماند. هیئت وزیران لندن در دسامبر ۱۸۷۹ هنگامی که سپاه انگلیس در افغانستان مشغول بود تصمیم خود را درباره معاهده گندمک پایان داد. «تجزیه افغانستان» را یک واقعیت دانست و حکم آن را برای لیتین فرستاد. لیتین پیشنهاد کرد که قندهار و کابل، با حاکمیت شیرعلی خان و سردار ولی محمد، از هم جدا شوند؛ اما تصرف افغانستان ادامه داشته باشد، یک مرکز نظامی در جنوب کابل تأسیس شود و در مورد سایر ولایات افغانستان (شمال کشور) دولت انگلیس از نظر و روش دولت روس استفاده کند.

اینک از آغاز ورود سپاه دشمن در کابل ۵۵ روز می گذشت. در طی این مدت مردم اطراف کابل درصدد آمادگی برای دفع انگلیس برآمدند، به ویژه آنکه زمستان رسیده و دهقانان کشور از کشت و کار فارغ شده بودند. پس همین که رفتن امیرمحمد یعقوب خان علنی شد آخرین پرده تظاهر و ریاکاری انگلیس از هم درید و مردم آماده حرکت بر ضد دشمن شدند. در کابل و کوهدامن و کوهستان مردم به رهبری محمد کریم خان افسر نظامی، غلام حیدر خان کابلی و... برای قیام حرکت کردند. در اول دسامبر، تبعید امیرمحمد یعقوب خان اعلام شد و در دوم دسامبر مشک عالم که خود را از قید بیعت امیرمحمد یعقوب خان آزاد دید در غزنه جهاد در مقابل دشمن را اعلام کرد. دسته‌های داوطلب در هر مکان تشکیل شدند و بلافاصله به طرف کابل حرکت کردند. این سپاه فداکار فاقد توپخانه و مخازن آذوقه بود؛ افراد فقط تفنگی بر شانه یا سیلاوه‌ای در دست داشتند. اما سردار ولی محمدخان و جاسوسهای او از این نقشه سپاه ملی مطلع شدند و به ژنرال رابرتس اطلاع دادند. ژنرال با عجله آماده جنگ شد. میکفرسن و سردار محمدحسن خان پسر امیردوست محمدخان برای رویارویی به سوی جبهه شمال حرکت کردند. سردار عبدالله خان پسر سردار سلطان احمدخان نمازی در جبهه غرب حرکت کرد تا از اتصال سپاه غزنی با سپاه کوهستان و سپاه پغمان و ارغنده با قوای میدان جلوگیری کند. قوای ملی، که سپاه دشمن را شکسته و تا داخل دیوارهای شیرپور رانده بودند، داخل شهر کابل شدند. ملا مشک عالم و ژنرال محمدجان خان هم شهر کابل را در دست داشتند. ژنرال رابرتس در شیرپور محاصره

شده بود اما ژنرال نمی‌خواست که تحت محاصره دائمی بماند؛ به همین سبب در ۱۳ دسامبر برای شکستن حلقه محاصره دست به یک حمله شدید و عمومی زد. سپاه انگلیس تا بین‌الحصار پیش رفتند و توپخانه آنها زیر یک غندی کوه، قلعه تخت‌شاه را زیر آتش گرفتند. چون خط اتصال تخت‌شاه و بین‌الحصار قطع شده بود محافظان تخت‌شاه به تنهایی به دفاع پرداختند این جنگ چهار ساعت طول کشید، و مدافعان تا آخرین نفر کشته شدند. قلعه تخت‌شاه در دست دشمن افتاد. مبارزان ملی تپه‌های سیاه سنگ را گرفتند و شیرپور، مرکز اصلی انگلیسیها، را تحت تهدید مستقیم قرار دادند. به این صورت، جنگ از اطراف بین‌الحصار به اطراف سیاه سنگ کشیده شد. رابرتس، که خطر جدی را احساس کرد، تمام قوای جنگنده خود را به سوی سیاه سنگ حرکت داد و جنگ شدیدی در گرفت. سرانجام، توپخانه قوی دشمن موفق به متفرق ساختن قوای ملی گردید و تپه‌های سیاه سنگ را اشغال کرد. صبح روز بعد، ۱۴ دسامبر، مبارزان تازه‌نفس تکاونجرا، محمدعثمان خان صافی و برادرش محمدشاه، وارد کابل شده به زیر کوه آسمانی آمدند و با یک حمله شدید کوه را اشغال کردند.

رابرتس برای اشغال این کوه مجدداً به جنگ پرداخت؛ اما مجاهدین سخت مقاومت کردند و سپاه رابرتس عقب‌نشینی کرد. به هر حال، سپاه دشمن بعد از جنگ ۱۴ دسامبر، یکی پس از دیگری، از تمام صحنه‌های جنگ گریختند و سپاه ملی به تعقیب آنها پرداختند. تا رسیدن به قلعه شیرپور، در جنگهای تن به تن که رخ داد، رابرتس سرانجام، با دادن تلفات و زحمت بسیار، توانست بقیه سپاه خود را به داخل قلعه شیرکوه بکشد و دروازه‌ها را ببندد. این جنگ ژنرال رابرتس را مطمئن کرد که پیروز شدن بر کشور افغانستان کار آسانی نیست. بعد از جنگ ۱۴ دسامبر ۱۸۷۹، هشت روز دیگر سپاه ملی و سپاه دشمن مشغول دفن کشته‌شدگان و ترتیبات مجدد نظامی شدند. در شب ۲۳ دسامبر دیده‌بانهای افغانی در قلعه کوه آسمانی آتش عظیمی افروختند که از فاصله‌های دور دیده می‌شد و این اعلام جنگ عمومی مجاهدین با سپاه دشمن بود. انگلیسیها، به واسطه جاسوسهایی مانند سردار احمد ولی خان، از تمام نقشه‌های جنگ مجاهدین مطلع می‌شدند. آماده دفاع شدند و حمله سیل آسای سپاه ملی متوجه شیرپور گردید، و دشمن به آتش توپخانه متوسل شد. این جنگ از شب ۲۳ دسامبر تا

صبح روز ۲۴ دسامبر طول کشید و، در نهایت، با عقب‌نشینی سپاه ملی به طرف کوه‌های کابل به پایان رسید.

فعالیت‌های سیاسی و تخریبی انگلیس

فعالیت‌های سیاسی و تخریبی انگلیس از فعالیت‌های نظامی آنها مؤثرتر بود و آنها نتیجهٔ بهتری می‌گرفتند؛ چنانچه بعد از جنگ ۲۳ دسامبر یک شایعه در تمام کابل و اطراف آن به سرعت منتشر شد و آن اینکه «ژنرال محمدجان خان شکست ۲۳ دسامبر سپاه ملی را در شیرپور باعث شد و سپاه ملی را به عقب‌نشینی واداشت؛ زیرا ژنرال با انگلیسیها ساخته و یک صندوق طلا گرفته است.» در حالی که بعدها مردم فهمیدند که این اتهام دشمن بوده است. از طرف دیگر، انگلیسیها توانستند که به توسط کلنل ولی‌الله‌خان در غزنه که مثل پروان و کاپسیاه باعث سقوط مبارزین ملی در برابر دشمن شده بود، رخنهٔ عظیمی ایجاد کند. به همین سبب آتش جنگ‌های داخلی بین پشتون، تاجیک، و هزاره را برافروخت. وقتی که این خبر به کابل رسید، مشک عالم شخصاً برای جلوگیری از نفاق و آشوب داخلی عازم غزنه شد. قبلاً دو نفر دیگر از رهبران ملی، عبدالقادر تاجیک و گل‌محمدخان اندری، برای از بین بردن آثار خیانت کلنل ولی‌الله‌خان برخاستند و به سرعت آتش جنگ‌های داخلی را خاموش کردند و مردم پشتون، تاجیک و هزاره را با هم آشتی دادند. رابرتس همین که از اتحاد مجدد مردم در کوه دامن و کوهستان و لوگر و غزنه مطلع شد، نگران گردید؛ چون دولت انگلیس را از تسخیر افغانستان عاجز دید. به منظور نجات سپاه انگلیس از افغانستان و زنده رسیدن به هندوستان بنای کار را به مصالحه گذاشت. رابرتس با عجله اعلامیه‌هایی در افغانستان منتشر کرد حاکی از اینکه دولت انگلیس جنگ با مردم افغانستان را نمی‌خواهد، سپاه انگلیس افغانستان را بدون جنگ ترک می‌کند و هر کس را مردم به پادشاهی انتخاب کنند انگلیس او را به رسمیت می‌شناسد. مردم وقتی که دانستند انگلیس افغانستان را تخلیه می‌کند دست از مبارزه کشیدند. رابرتس از این فرصت استفاده کرده به لیتن پیشهاد داد که اگر پادشاهی کابل به یک نفر تحت‌الحمایه انگلیس داده شود همان‌طور که قندهار به سردار شیرعلی‌خان تحت‌الحمایه آنها سپرده شده بود، به نفع انگلیس و باعث نجات سپاه انگلیس خواهد شد. اما مردم افغانستان برای انتخاب پادشاه به نتیجه

نمی‌رسیدند چون ولایات از هم دیگر جدا شده بود و در شدت زمستان اجتماع یک «لویه جرگه» عمومی مشکل بود به خصوص که مرکزیت وجود نداشت. سرانجام، «لویه جرگه»، که شامل ۱۸۹ نفر نمایندگان مردم بود، در غزنه تشکیل شد. بعد از چند روز مذاکره قرار شد که پادشاهی افغانستان به وارث ارشد امیرشیرعلی خان، یعنی امیرمحمد یعقوب خان که در هند محبوس بود، داده شود. مستوفی حبیب‌الله خان صدراعظم که در دست انگلیسیها در کابل محبوس بود این تصمیم جرگه غزنی را تأیید کرد. امیرمحمد ایوب خان فوراً مکتوبی به سردار عبدالرحمان خان فرستاد و نوشت که باید ما و شما برای بیرون راندن انگلیس از افغانستان متحد گردیم. اما سردار عبدالرحمان خان جواب داد که در دشمنی با انگلیس هیچ نفعی برای افغانستان نیست. سردار عبدالرحمان خان این جواب را از راه کابل به هرات فرستاد که به دست انگلیسیها برسد تا هم نظر موافق انگلیس را به خود جلب کند و هم سردار ایوب خان را ضد انگلیس معرفی نماید تا خودش رهبری کشور را به دست گیرد. چنین شد و انگلیسیها در توسل به عبدالرحمان خان عجله کردند. در ماه مه ۱۸۸۰ که استوارت به کابل رسید و کابینه لیبرال لندن در تلاش نجات سپاه انگلیس قبل از رسیدن زمستان بر آمد انگلیسیهای کابل عجله داشتند که سردار عبدالرحمان خان زودتر به کابل برسد تا در تحت حمایت او بتوانند بدون خطر از افغانستان خارج شوند. سردار عبدالرحمان خان هم به ترتیبات سفر پرداخت و در ماه ژوئیه با سپاه بزرگ داوطلب ملی به طرف کوههای هندوکش حرکت کرد؛ و این در حالی بود که گرفتن نظر انگلیس را به سردار نوشته بودند. آنها دوباره در دوم ژوئیه نامه دیگری فرستادند. سردار عبدالرحمان هم که تلاش بسیار انگلیسیها را دید در دهم ژوئیه جواب داد که خود را به کابل می‌رساند. در همین وقت بود که سپاه منظم و سپاه داوطلب مجاهدین هرات برای نابودی دشمن به سوی خط قندهار حرکت می‌کرد و انگلیسیها در هراس افتاده بودند.

قیام مردم هرات

در دسامبر ۱۸۷۹ مردم هرات از شکستهای انگلیس در کابل و تبعید امیر محمد یعقوب خان در هند آگاه شدند و با سپاه هرات برای رویارویی با دشمن حرکت

کردند. سپاه هرات رهبری این جنبش را به دست گرفت. سردار محمدایوب خان، که به اوضاع کابل توجه داشت، عجله را نپذیرفت. سپاه هرات دو ماه انتظار کشید و اصرار خود را ادامه داد. در مارس ۱۸۸۰، که خبر ورود سردار عبدالرحمان خان در تخارستان و اعلام جهاد او به مقابله انگلیس در هرات رسید، سپاه هرات فعالیت خود را از سر گرفت. سردار محمد ایوب خان کتباً سردار عبدالرحمان خان را به اتحاد سیاسی و نظامی دعوت کرد. دو ماه طول کشید تا جواب رد سردار عبدالرحمان خان به هرات رسید. مردم و سپاه هرات از این تردید سردار عبدالرحمان خان برآشفتنند و خواستند به تنهایی این وظیفه ملی را انجام دهند. سردار ایوب خان، که از اتحاد سردار شیرعلی خان با انگلیس در قندهار آگاهی داشت و به اتحاد سردار عبدالرحمان خان با انگلیس ظنین بود، خود را از مقابله با سه قوای ملی داخلی و خارجی عاجز دید. پس تا معلوم شدن نحوه ارتباط سردار عبدالرحمان خان با انگلیس صبر کرد؛ و برای جلوگیری از به هم ریختن سپاه خود ژنرال فقیر احمدخان را موظف کرد که با وعده دادن امروز و فردا سپاه هرات را آرام کند. سپاه هرات که امتناع ژنرال را از جهاد با دشمن دید قیام کرد. آنها ژنرال را کشتند و خودشان برای مبارزه و جهاد آماده شدند. انگلیسیها، که این حرکت را دیدند، تصمیم بر شکست سپاه ملی گرفتند. و بر مجاهدین هجوم سختی بردند، ولی افغانها مقاومت کردند. پس حمله متقابل افغانها از پیش رو و عقب آغاز شد. جنگ شدیدی درگرفت. سپاه دشمن خود را محصور و راه نجات را مسدود دید. سردار شیرعلی خان فقط با ۲۵ نفر انگلیسی، آن هم با لباس افغانی، از بیراهه توانست به شهر قندهار برسد و خبر شکست سپاه انگلیس را به ژنرال پرایمروز برساند. وقتی حکومت انگلیس شکست میوند را در ۲۹ ژوئیه از سمله به کابل تلگراف کرد ژنرال استوارت با عجله به ژنرال رابرتس دستور داد که با سپاهی از کابل به قندهار حرکت کند و سپاه محاصره شده قندهار را از نابودی نجات دهد. سپاه رابرتس در هشتم اوت ۱۸۸۰ از کابل به طرف قندهار حرکت کرد در حالی که سردار محمدایوب خان مطلع نبود. رابرتس بر خلاف سفرهای سابق در افغانستان، که قدم به قدم به محاربه مجبور می شد، این بار در کمال آرامی، اما با عجله، راه را طی می کرد؛ زیرا فرمان امیرعبدالرحمان خان و بدرقه و محافظ او را (سردار محمدعزیزخان پسر سردار شمس‌الدین خان) با خود داشت. اینک که رابرتس به قندهار رسیده و شبانه داخل شهر شد و فردا ۲۸ آگوست بر سپاه سردار

محمدایوب حمله کرد این جنگ ناگهانی سردار را غافلگیر کرد و محبور شد که به طرف هرات عقب‌نشینی کند.

رابرتس اعلام کرد که پادشاه افغانستان عبدالرحمان است و سپاه انگلیس شهر قندهار را فقط به افراد او می‌سپارد. همین عقب‌نشینی سپاه هرات باعث شد که انگلیسیها در تجزیه قندهار ناکام شده آن را به دولت مرکزی افغانستان واگذار کنند. انگلیسیها قندهار را به سردار شمس‌الدین خان نماینده عبدالرحمان خان تسلیم و آن را تخلیه کردند. دولت انگلیس در جنگ دوم کاملاً متوجه شد که تسخیر و حفظ افغانستان ناشدنی است. پس به جای مبارزه نظامی به مبارزه سیاسی پرداخت؛ زیرا در مبارزه نظامی ملت افغانستان طرف انگلیس بود ولی در مبارزه سیاسی فقط یک نفر، یعنی پادشاه کشور، قرار داشت و غلبه بر او آسان بود. پس انگلیسیها راه مکاتبه با عبدالرحمان را باز کردند و در مقابل وی قیافه حق به جانب به خود گرفتند و امیر را در موقعیت سختی قرار دادند. امیر عبدالرحمان به جای آنکه شرایط خود را به انگلیسیها پیشنهاد کند از آنها پرسید: از افغانستان چه می‌خواهید؟ انگلیسیها فوراً شرایط خود را، به عنوان طرف غالب، پیش کشیدند. انگلیسیها به امیر عبدالرحمان گفتند: ۱. پادشاه افغانستان جز با دولت انگلیس با هیچ دولت خارجی دیگر نمی‌تواند روابط سیاسی داشته باشد؛ ۲. تمام قندهار زیر فرمانروایی دیگری خواهد بود، یعنی ولایات جنوبی کشور از افغانستان جدا می‌شود؛ ۳. قراردادهای پیشین و پسین تحت اختیار حکومت انگلیس باقی خواهد ماند؛ و ۴. معاهده‌ای که با امیر یعقوب خان درباره سرحدات مشرق افغانستان منعقد شده بود به اعتبار خود باقی خواهد ماند. در مقابل این شرایط، انگلیس سلطنت امیر عبدالرحمان خان را در بقیه نقاط افغانستان به رسمیت می‌شناسد و اگر دولت خارجی به افغانستان مداخله کند انگلیس برای دفع آن به افغانستان کمک خواهد کرد. این تنها خواسته آنها نبود؛ انگلیسیها از عبدالرحمان خواستند که سپاه انگلیس را از کابل و جلال‌آباد و قندهار به سلامت تا سرحدات موجود انگلیس برساند؛ یعنی ملت مبارز افغان را از حمله به دشمن و نابودی آن بازدارد؛ در حالی که امیر عبدالرحمان با سپاه قوی‌ای که داشت می‌توانست شرایط ملت افغان را به دشمن بقبولاند؛ اما امیر عبدالرحمان خان برای حفظ تاج و تخت تمام زحمتهای و فتوحات ملت را بر باد داد. انگلیسیها، که برای رسیدن به هندوستان از طرف امیر عبدالرحمان تضمین گرفته بودند،

با عجله بار سفر بستند. ژنرال فردریک رابرتس با دو سپاه خود در هشتم اوت ۱۸۸۰ در مسیر قندهار حرکت کرد. سردار عبدالرحمان به تمام مردم عرض راه‌ها پیام فرستاد که راه‌های حرکت سپاه انگلیس به طرف هندوستان را باز بگذارند. به این صورت، جنگ دوم انگلیس و افغان بعد از یک سال و نه ماه رسماً پایان یافت.

نتیجه‌گیری

دولت انگلیس، که برای چند قطعه کردن و اشغال دائمی افغانستان با هشت سپاه داخل کشور شده بود، با دادن تلفات زیاد و مصرف میلیونها پوند از مردم افغانستان شکست خورد و برگشت. این دومین تجربه، انگلیس را متقاعد ساخت که دولت انگلیس از اشغال نظامی افغانستان عاجز است؛ حتی در جنگ سوم افغان و انگلیس، که ۴۰ سال بعد در گرفت، با آنکه نیروهای انگلیسی در مرحله اول (در سرحد ننگرهار و قندهار) پیش رفتند ولی عقب‌نشینی کردند. البته افغانستان هم در طی جنگ‌های اول و دوم انگلیس خسارتهای زیادی متحمل شد. اراضی گران‌قیمت و راه‌های مهم نظامی و دریایی در شرق و جنوب از دست رفت و استقلال سیاسی کشور به خطر افتاد. صناعت، تجارت و پیشه‌وری کشور صدمه دید. این خود بزرگ‌ترین عامل عقب‌ماندگی افغانستان از دنیای معاصر شد؛ یعنی با پایان مبارزه دوم انگلیس و افغان، مبارزه نظامی از بین رفت نه مبارزه سیاسی. و این در حالی است که مبارزه سیاسی انگلیس با افغانستان به مراتب خطرناک‌تر از مبارزه نظامی تمام شد.